

چالش‌های سیاستگذاری امنیتی خاورمیانه در عصر بحران‌های ژئوپلیتیک

دکتر عباس مصلی‌نژاد* - استاد ممتاز دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۱

<https://doi.org/10.22034/igq.2024.446902.1845>

چکیده

بحران‌های ژئوپلیتیکی تابعی از معادله رقابت سیاسی بازیگران نوظهور و تغییر در موازنه قدرت می‌باشد. خاورمیانه در زمره مناطقی محسوب می‌شود که اولاً دچار چالش‌های سیاستگذاری امنیتی بوده، ثانیاً با نشانه‌هایی از بحران‌های تصاعدیابنده ژئوپلیتیکی روبه‌رو گردیده و نکته سوم آنکه در گذر زمان زمینه برای ظهور نخبگان رایکال نیز به وجود آمده است. هر یک از مولفه‌های یادشده را می‌توان در زمره چالش‌های اصلی سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه دانست. ساخت اجتماعی و الگوی کنش نخبگان نقش موثری در روند سیاستگذاری دارد. هر گونه سیاستگذاری راهبردی و امنیت منطقه‌ای ماهیت زمینه‌ای داشته و تابعی از شکل‌بندی‌های ساختار محیطی و الگوی کنش کارگزاران می‌باشد. سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای خاورمیانه به این دلیل با چالش‌های پایان‌ناپذیر روبه‌رو می‌باشد که اولاً دارای محیط آشوب‌زده بوده، ثانیاً بر اساس نشانه‌هایی از کنش رایکال کارگزاران قرار دارد و نکته سوم آنکه تحت تاثیر مداخله قدرت‌های بزرگ و ائتلاف منطقه‌ای آنان می‌باشد. این مقاله با ماهیت بنیادی و با بهره‌گیری از رهیافت هویت و ساختار باری بوزان با استفاده از روش‌شناسی تحلیل داده‌ها و تحلیل محتوی داده‌های در دسترس در پی پاسخ به این سوال می‌باشد:

«سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای خاورمیانه برای ثبات و موازنه دارای چه نشانه‌هایی بوده و چه عواملی منجر به تداوم بحران‌های منطقه‌ای خاورمیانه گردیده است؟» نتایج نشان می‌دهد که درک واقعیت‌های محیط منطقه‌ای خاورمیانه بر اساس الگوی کنش کارگزاران حاصل می‌شود. سیاستگذاری امنیتی در محیط آشوب‌زده ماهیت تاکتیکی خواهد داشت. معادله قدرت و بحران‌های منطقه‌ای را باید به‌عنوان چالش پایان‌ناپذیر سیاست‌های امنیتی در خاورمیانه دانست.

واژه‌های کلیدی: نخبگان رایکال، ژئوپلیتیک آشوب، موازنه قدرت، هویت مقاومت، همکاری سازنده.

۱. مقدمه

هرگونه سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای تابعی از شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیک و الگوی کنش تصمیم‌سازان است. سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای خاورمیانه بر اساس دو شاخص بنیادین یعنی نخبگان رادیکال و محیط آشوب‌زده تبیین می‌شود. در چنین حوزه جغرافیایی و عرصه رقابت‌های ژئوپلیتیکی، زمینه برای نقش‌یابی و مداخله قدرت‌های بزرگ نیز به وجود می‌آید. بر اساس چنین انگاره‌ای است که الگوی سیاستگذاری «امنیت خوشه‌ای» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شود. «باری بوزان» در مطالعات منطقه‌ای خود به این نتیجه می‌رسد که امنیت و کنش سیاسی بازیگران منطقه‌ای ماهیت خوشه‌ای و درهم تنیده دارد.

سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای خاورمیانه مبتنی بر نشانه‌هایی از رقابت، تعارض و ستیزش بازیگران بوده است. هرگونه تحولات سیاسی و اجتماعی خاورمیانه بر اساس نشانه‌های کنش امنیتی شکل می‌گیرد. امنیتی شدن محیط اجتماعی و سیاسی خاورمیانه منجر به ظهور رهبران رادیکال، جابجایی سریع قدرت و تغییرات فراساختاری در محیط منطقه‌ای می‌شود. بر اساس چنین انگاره‌هایی می‌توان تاکید داشت که تاریخ سیاسی خاورمیانه بیانگر این واقعیت است که عموماً فرآیند جابجایی قدرت با نشانه‌هایی از رقابت فراقانونی و فراساختاری حاصل می‌شود. سیاستگذاری در محیط آشوب‌زده ماهیت غیرقابل پیش‌بینی و فراساختاری دارد. الگوی کنش بازیگران در چنین محیطی به گونه اجتناب‌ناپذیر پرتنش و مخاطره‌آمیز خواهد بود. هرگاه جابجایی قدرت ماهیت خشونت‌آمیز داشته باشد و یا اینکه تغییرات سیاسی تحت تاثیر بازیگران فراملی شکل گیرد، زمینه برای ظهور نخبگان و مقامات سیاسی اقتدارگرا به وجود می‌آید. یکی از دلایل اقتدارگرایی ساخت سیاسی و نخبگان کشورهای خاورمیانه را می‌توان ناشی از منشأ سیاسی کسب قدرت و یا فرآیندهای مربوط به جابجایی قدرت سیاسی جستجو نمود.

شکل‌بندی قدرت و الگوی کنش بازیگران در محیط اجتماعی و امنیتی خاورمیانه تاثیر خود را بر سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای به جا می‌گذارد. در چنین محیطی نشانه‌هایی از بحران و جنگ‌های پایان‌ناپذیر مشاهده می‌شود. هرگاه نظام‌های سیاسی از نهادهای متوازن‌کننده قدرت

بی‌بهره باشد، در آن شرایط زمینه برای ظهور تغییرات سیاسی دور از انتظار به وجود می‌آید. چنین تغییرات سیاسی عموماً رهبران اقتدارگرا را با خود همراه می‌سازد. هرگونه سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه و جنوب غرب آسیا نیازمند درک شاخص‌های سیاسی، اجتماعی، هویتی و راهبردی است.

۲. روش پژوهش

این مقاله با ماهیت بنیادی و بهره‌گیری از روش توصیفی تحلیلی ضمن استفاده از روش‌شناسی تحلیل داده‌ها در راستای پاسخ‌گویی به سوال اصلی پژوهش انجام شده است. پرسش اصلی مقاله به این موضوع اشاره دارد که «سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای خاورمیانه برای ثبات و موازنه دارای چه نشانه‌هایی بوده و چه عواملی منجر به تداوم بحران‌های منطقه‌ای خاورمیانه گردیده است؟» فرضیه مقاله به این موضوع اشاره دارد که «نخبگان رادیکال، ژئوپلیتیک منطقه آشوب‌زده و تغییرات سریع در موازنه قدرت بازیگران منطقه‌ای عامل اصلی تداوم بحران بوده و لازم است تا دولت‌های منطقه‌ای از سیاستگذاری همکاری سازنده در جهت مدیریت بحران بهره‌مند شوند.»

۳. چارچوب نظری

در تنظیم مقاله از «رهیافت هویت و ساختار باری بوزان» استفاده شده است. بوزان به این مطلب اشاره دارد که در سال‌های پس از جنگ سرد زمینه برای ظهور نیروها و بازیگران هویتی به وجود آمده و این امر عامل گسترش بحران منطقه‌ای محسوب می‌شود. رهیافت مکتب انتقادی مبتنی بر نظریه هویت‌گرایی استفاده می‌شود. این رهیافت توسط باری بوزان در تبیین سازوکارهای امنیت منطقه‌ای در ساختار پساجنگ سرد مورد استفاده قرار گرفته است. رهیافت مکتب انتقادی بر این موضوع تأکید دارد که هویت‌گرایی عامل اصلی شکل‌گیری بحران‌های منطقه‌ای در سال‌های بعد از جنگ سرد گردیده است. تضادهای هویتی شکل جدیدی از منازعه و رقابت راهبردی در حوزه خاورمیانه منعکس می‌سازد (Motaghi, 2013:167).

باری بوزان اصطلاح تهدید جامعه‌ای را اولین بار در سال ۱۹۸۳ و در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس»، به کار برد (Buzan, 1983:147). در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس»، امنیت جامعه‌ای یا اقتصادی مستقل از امنیت دولت به شمار نمی‌آید. جامعه یا گروه‌های تشکیل‌دهنده جامعه (نظیر گروه‌های قومی، نژادی و مذهبی)، تنها یکی از ابعاد است که در آن دولت، احتمالاً می‌تواند مورد تهدید قرار گیرد. ده سال بعد، یعنی در سال ۱۹۹۳ که بوزان با همکاری آل ویور کتاب هویت، مهاجرت و دستور کار امنیتی نوین در اروپا (Buzan and Waever, 1993:43) را نگاشت، وزن بیشتری برای وجه جامعه‌ای امنیت قائل شد. در نتیجه، بوزان نظریه قبلی خود در مورد ابعاد پنج‌گانه امنیت دولت، را ترمیم و بازنگری کرد و جامعه را در کنار دولت به مرجع امنیت ارتقا داد. به عبارت دیگر، در نظریه قبلی بوزان، جامعه یکی از وجوه دولت و هویت گروه‌ها، یکی از موضوعات نگرانی و دغدغه دولت بود، اما در سال ۱۹۹۳ و در پی شعله‌ور شدن جنگ‌های نژادی و قومی در اروپای شرقی (در پی فروپاشی شوروی)، جامعه به مثابه گروه‌های اجتماعی، هم یکی از ابعاد امنیت دولت می‌ماند و هم به مرجع امنیت ارتقا می‌یابد. بر این اساس، اولاً امنیت جامعه فی نفسه اهمیت دارد، زیرا گروه‌های زیادی هستند که فاقد دولت می‌باشند و تهدید علیه هویت آنها - به عنوان واقعیت سیاسی - اهمیت راهبردی دارد. ثانیاً، در بسیاری مواقع، مرزهای سیاسی با تمایزهای جامعه‌ای انطباق ندارند، چرا که گروه‌های مختلف اجتماعی، مورد ستم دولت خود نیز قرار می‌گیرند و تحکیم امنیت اکثریت گاهاً علت یا علامت تضعیف هویت اقلیت است.

ثالثاً، موضوع امنیت جامعه‌ای (هویت)، اهمیت کیفی دارد. امنیت جامعه‌ای به تهدیدهایی می‌پردازد که حیاتی‌اند، یعنی اگر گروهی هویت خود را از دست دهد، دیگر مایی در میان نیست که به ترمیم و ارتقای آن اقدام شود. این در حالی است که ضعف اقتصاد، عقب‌ماندگی نظامی، ناکارآمدی سیاسی و فاجعه زیست‌محیطی، به نحوی قابل احیا هستند (Nasri, 2011:108).

۴. یافته‌ها

۴-۱. سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای در ژئوپلیتیک آشوب

ژئوپلیتیک آشوب مربوط به الگوی رفتاری بازیگران در سال‌های پس از جنگ سرد است. در این دوران تاریخی تغییرات در محیط منطقه‌ای شکل گرفته اما بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ از قابلیت لازم برای کنترل بحران برخوردار نمی‌باشند. هر یک از بازیگران در این دوران تاریخی تلاش می‌کنند تا شکل خاصی از امنیت‌سازی را در دستور کار قرار دهند. امنیت منطقه‌ای بر اساس انگاره‌های فکری و رفتاری بازیگران در سیاست بین‌الملل شکل می‌گیرد. سیاستگذاری امنیتی در هر دوران تاریخی و هر گونه از شکل‌بندی‌های سیاسی و ژئوپلیتیکی از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. سال‌های گذار بعد از جنگ سرد ماهیت طولانی داشته و با انگاره‌های «کار» در مورد «بحران دوران گذار» هماهنگی خواهد داشت. در سال‌های پس از جنگ سرد، نظم منطقه‌ای در وضعیت ابهام قرار گرفته و نشانه‌هایی از «منطقه آشوب‌زده» انعکاس داشته است. هر گونه آشوب و بحران منطقه‌ای آثار خود را در شکل‌بندی‌های امنیتی محیطی به جا می‌گذارد.

۴-۱-۱. ماهیت کنش بازیگران در محیط آشوب‌زده

سیاستگذاری امنیتی در خاورمیانه تابعی از واقعیت‌های محیط اجتماعی، ساختاری و امنیتی است. نقش‌بازی بازیگران و کارگزاران قدرت خاورمیانه در شرایط بحران امنیتی بر اساس ائتلاف‌های مرحله‌ای سازماندهی می‌شود. تقسیم‌بندی نخبگان در خاورمیانه بیانگر این واقعیت است که چه الگوی رفتاری از سوی کارگزاران برای مدیریت محیط اجتماعی، سیاسی و امنیتی در دستور کار قرار می‌گیرد. هر گاه جوامع و یا واحدهای سیاسی در وضعیت گذار از ساخت سنتی قرار گیرند، در آن شرایط با چالش‌های دوران گذار روبرو می‌شوند.

بخش قابل توجهی از نظام‌های سیاسی و اجتماعی خاورمیانه ماهیت تغییریابنده دارد. جوامع سیاسی و نخبگان آن عموماً در زمره نیروهای در حال گذار محسوب می‌شوند. هر نیروی در حال گذار، نشانه‌هایی از بحران و ستیزش را منعکس می‌سازد. ساختار سیاسی و اجتماعی دوران گذار با نشانه‌هایی از شکنندگی ساختاری همراه است. مهم‌ترین مساله کشورها را

می‌توان تلاش برای بقای ساختاری دانست. نخبگان سیاسی از طریق سیاستگذاری قادر خواهند بود تا زمینه ثبات اجتماعی و ساختاری را به وجود آورند. برای تحقق چنین اهدافی عموماً از ابزارها و سازوکارهایی همانند اتاق‌های فکر بهره می‌گیرند.

در محیط آشوب‌زده هر یک از بازیگران تلاش دارد تا معادله امنیت را بر اساس قدرت، ائتلاف و نقش‌یابی بازیگران فرامنطقه‌ای شکل دهد. ایران نیز در روند بحران سوریه از سازوکارهای مربوط به ائتلاف‌سازی و همکاری قدرت‌های بزرگ بهره گرفت. در چنین شرایطی طبیعی به نظر می‌رسد که صلح‌سازی در فضای منطقه‌ای بدون سازوکارهای کنش چندجانبه امکان‌پذیر نخواهد بود. کشورهای عرب حوزه خلیج فارس نیز ترجیح می‌دهند که از سازوکارهای ائتلاف با ایالات متحده، همکاری تاکتیکی با روسیه و گسترش روابط اقتصادی با چین بهره‌مند شوند. همکاری‌های چندجانبه زمینه ظهور ساختار موازنه قدرت را به وجود می‌آورد. پیامدهای جنگ غزه شکل جدیدی از موازنه‌گرایی منطقه‌ای و همکاری‌های چندجانبه را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. روندهای تغییر در محیط امنیت منطقه‌ای خاورمیانه و جنوب غرب آسیا بر اساس نشانه‌هایی از همکاری‌های چندجانبه منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و خوشه‌ای حاصل می‌شود. بایدن و بسیاری از کشورهای اروپایی ترجیح می‌دهند تا حمایت از اسرائیل به‌عنوان متحد کشورهای جهان غرب را به موازات سازماندهی ساختار دودولتی و به رسمیت شناختن دولت فلسطینی پیگیری نمایند.

ریشه بسیاری از بحران‌های امنیتی قرن ۲۱ در تحولات سیاسی و راهبردی بین‌المللی دهه ۱۹۹۰ قرار دارد. «باری بوزان» و برخی دیگر از همکاران تحقیقاتی خود علت اصلی گسترش بحران منطقه‌ای در خاورمیانه را «نخبگان سیاسی اقتدارگرا»، «فضای ژئوپلیتیکی امنیت شکننده» و «ناپایداری‌های سیاسی محیط منطقه‌ای» می‌دانند. هر یک از عوامل یاد شده نقش موثری در شکل‌بندی‌های سیاسی و راهبردی محیط منطقه‌ای ایفا می‌نمایند. هر یک از عوامل سه‌گانه یاد شده دیگری را در فضای بحران منطقه‌ای بازتولید خواهد کرد (Buzan and et al, 1998:15).

۴-۱-۲. بحران‌های تصاعدیابنده در منطقه آشوب‌زده

جنوب‌غرب آسیا در زمره حوزه‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی است که در آن نشانه‌هایی از منطقه آشوب‌زده مشاهده می‌شود. ویژگی اصلی منطقه آشوب‌زده آن است که ساختار دچار چالش کارکردی شده و از قابلیت لازم برای کنترل محیط منطقه‌ای برخوردار نیست. بسیاری از کشورهای منطقه‌ای در جنوب‌غرب آسیا و خاورمیانه عربی در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی با نشانه‌هایی از بحران، رویارویی و جنگ‌های منطقه‌ای روبه‌رو بوده‌اند.

نقش‌یابی ایران در محیط منطقه‌ای معطوف به مقابله با بازیگران آشوب‌ساز و آن گروه از قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شود که از گروه‌های نیابتی برای امنیت خود بهره می‌گیرد. درک واقعیت‌های محیط منطقه‌ای در سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای خاورمیانه‌ای جمهوری اسلامی نقش تعیین‌کننده و تاثیرگذاری خواهد داشت. کشوری که در ژئوپلیتیک آشوب زندگی می‌کند، می‌بایست از سازوکارهای تولید قدرت برای کنترل و مدیریت بحران استفاده کند.

سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای ایران در خاورمیانه مبتنی بر شرایط و نشانه‌هایی است که حکمرانی را با چالش اجتماعی و امنیتی روبه‌رو می‌سازد. عوامل موثر و تعیین‌کننده ثبات و امنیت منطقه‌ای جنوب غرب آسیا تابعی از سازوکارهای کنش ساختاری و نهادمند می‌باشد. عوامل بنیادین آشوب‌سازی در محیط منطقه جنوب‌غرب آسیا را موضوعاتی از جمله: نخبگان رادیکال، ظهور بازیگران هویتی و تغییر دائمی عناصر تأثیرگذار بر موازنه قدرت تشکیل می‌دهد.

هر یک از سه مولفه یادشده نقش تعیین‌کننده‌ای در تعیین شاخص‌های مربوط به سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای خاورمیانه و جنوب‌غرب آسیا دارد. عوامل و عناصر یاد شده در زمره محورهای اصلی سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای جوامع در حال گذار و در حال توسعه است. هر گونه توسعه اجتماعی و اقتصادی کشورها در فرایند حکمرانی کارآمد بدون نقش‌یابی نیروهای اجتماعی، نهادهای سیاسی و الگوی کنش بازیگران حاصل نمی‌شود.

۴-۱-۳. گروه‌های هویتی در منطقه آشوب‌زده

نظریه‌پردازانی از جمله «مانوئل کاستلز» و «سائول کوهن» به این موضوع اشاره دارند که خاورمیانه در فضای آشوب‌زده مرکز اصلی ظهور بازیگران هویتی است. بخش قابل توجهی از گروه‌های هویتی موقعیت و موجودیت خود را در فضای بحران بازتولید می‌کنند. جنگ‌های مذهبی و ستیزش‌های منطقه‌ای را می‌توان در زمره عوامل اصلی ظهور و نقش‌یابی گروه‌های هویتی در محیط منطقه‌ای جنوب‌غرب آسیا دانست. بازیگرانی که از قابلیت لازم برای بحران‌سازی و مدیریت بحران برخوردارند.

هویتی شدن رقابت‌های ژئوپلیتیکی، چالش‌های امنیتی فزاینده را به وجود آورده است. در این شرایط شکل جدیدی از معادله قدرت، امنیت و سیاست ژئوپلیتیکی در کنش راهبردی بازیگران ظهور یافته است. برخی از کشورها تلاش دارند تا زمینه تصاعد و گسترش بحران منطقه‌ای را پیگیری نمایند. چنین رویکردی با سیاست رسمی ایران مغایرت دارد. قالب‌های هویتی می‌تواند نشانه‌های تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای را به وجود آورد. ایران از این طریق توانایی‌های خود برای موازنه را افزایش داده است (Mossalanejad, 2014:70).

گروه‌های هویتی به مثابه نیروی تأثیرگذار در روند سیاست‌گذاری امنیتی خاورمیانه و محیط آشوب‌زده محسوب می‌شود. شکل‌گیری و گسترش بحران در محیط آشوب‌زده ناشی از فقدان نهادهای سیاسی پایدار است. در چنین شرایطی، شاهد تغییر دایمی در الگوی رفتار بازیگران و کنش‌خشونت‌آمیز خواهیم بود. هر یک از مولفه‌های یاد شده بخشی از واقعیت‌های ساختار سیاسی و امنیتی محیط آشوب‌زده در ژئوپلیتیک خاورمیانه و در سال‌های پس از جنگ سرد محسوب می‌شود.

سازوکار کنترل بحران‌های ژئوپلیتیکی کار دشواری است. بحران‌های ژئوپلیتیکی از قابلیت لازم برای ناپایداری سیاسی و چالش‌های محیطی برخوردارند. در منطقه آشوب‌زده، بازیگران و دولت‌ها عموماً از سیاست گسترش تهدید استفاده می‌کنند. هویت‌های متعارض در زمره نیروهای اصلی گسترش بحران در روابط بین کشورها و نیروهای اجتماعی خاورمیانه نقش‌آفرین بوده

است. هرگاه هویت‌ها در فضای بحران‌های ژئوپلیتیکی و رقابت‌های اجتماعی برساخته شود، چالش‌های متنوعی ایجاد خواهد کرد که عامل بسیاری از جنگ‌های منطقه‌ای و بحران‌های امنیتی خواهد بود. بحران‌هایی که در هر دوران تاریخی از قابلیت بازتولید شدن برخوردار است (Heydemann, 2018:35). بازیگران هویتی عموماً درصدد هستند تا زمینه تغییر در معادله موازنه قدرت در محیط منطقه‌ای را به وجود آورند. به همین دلیل است که شکل جدیدی از رقابت‌های سیاسی در ژئوپلیتیک خاورمیانه به وجود آمده که تأثیر خود را به هر نشانه‌هایی از امنیت‌سازی منطقه‌ای به جا گذاشته است. نیروهای مقاومت را می‌توان محور اصلی هویت‌یابی بازیگران جدیدی دانست که عموماً از کنش نامتقارن در روند نقش‌یابی سیاسی بهره می‌گیرند.

۴-۱-۴. بازتولید موازنه قدرت در منطقه آشوب‌زده

یکی از عوامل بنیادین محیط آشوب‌زده را تغییر دائمی در «موازنه قدرت» تشکیل می‌دهد. تلاش بازیگران هویتی برای تغییر در موازنه قدرت از این جهت اهمیت دارد که زمینه تغییر در معادله کنش بازیگران فرادست و نیروهای نوظهور را فراهم می‌سازد. یکی از نشانه‌های اصلی تغییر در موازنه قدرت را «غافلگیری» بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ منعکس می‌سازد. هرگاه غافلگیری تاکتیکی به وجود آید، زمینه برای انجام اقدامات واکنشی و انتقامی بازتولید شده و این امر تأثیر خود را بر ظهور روندهای غیرقابل پیش‌بینی در منطقه آشوب‌زده را فراهم می‌سازد.

تغییر در موازنه قدرت را می‌توان به مثابه یکی دیگر از عوامل تاثیرگذار در سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای خاورمیانه و شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی در محیط آشوب‌زده دانست. در محیط آشوب‌زده زمینه برای شکل‌گیری «کنش هویتی» و «کنش انتقامی» بازیگران رقیب به وجود می‌آید. حادثه ۷ اکتبر ۲۰۲۳ در قالب «علمیات طوفان الأقصی» را می‌توان در زمره تلاش بازیگران حاشیه‌ای شده در قالب «کنش انتقامی» دانست که یکی از نشانه‌های اصلی تغییر در موازنه قدرت می‌باشد.

بعد دیگر تلاش برای تغییر موازنه قدرت را باید در اقدامات نسل‌کشی اسرائیل علیه رهبران حماس و مردم غزه جست‌وجو کرد. تغییر در موازنه قدرت عموماً در وضعیت نامتقارن و ناهم‌تراز شکل می‌گیرد. کنش هویتی انعکاس فقدان نهادهای سیاسی پایدار بوده و از سوی دیگر نشان می‌دهد که نهادهای بین‌المللی در چارچوب حقوق بین‌الملل نتوانستند زمینه لازم برای شکل‌گیری وضعیت دولت فلسطینی و اجرای قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل را به‌وجود آورند.

گسترش ناتو به اروپای شرقی را می‌توان گام نخستین تحول در شکل‌بندی امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی دانست. چنین فرایندی بیانگر آن است که نهادهای بین‌المللی نقش موثری در شکل‌بندی و موازنه قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی دارند. شکل‌بندی‌های ساختاری نقش موثری در سیاست‌گذاری امنیتی و راهبردی کشورها دارد. هرگاه ساخت نظام بین‌الملل با نشانه‌هایی از چالش روبه‌رو شود، زمینه برای ظهور بی‌ثباتی‌های جدید به‌وجود می‌آید.

گام دوم دگرگونی‌های بین‌المللی در دوران بعد از جنگ سرد، رابطه مستقیم با کنترل محیط منطقه‌ای خاورمیانه دارد. تضادهای امنیتی خاورمیانه به‌گونه پایان‌ناپذیر ادامه یافته و تأثیر خود را بر نشانه‌هایی از بی‌ثباتی بین‌المللی به‌جا گذاشته است. نقش ایالات متحده و کشورهای اروپایی در جنگ غزه بیانگر این واقعیت است که امنیت منطقه‌ای خاورمیانه و جنوب غرب آسیا نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای امنیت‌محور خواهد بود.

توجه به نهادگرایی به مثابه یکی از ضرورت‌های سیاست‌گذاری امنیت منطقه خاورمیانه محسوب می‌شود. امنیت منطقه‌ای جنوب غرب آسیا تحت تأثیر موج‌های بین‌المللی قرار داشته و ناتو از طریق نهادگرایی امنیتی توانست نقش موثری در الگوی کنش رفتاری بازیگران به‌جا گذارد. محورهای اصلی سیاست امنیتی آمریکا و ناتو را حداکثرسازی نشانه‌های کنترل منطقه‌ای شامل می‌شود. ناتو توانست الگوی کنش ارتباطی خود با متحدین را از طریق همکاری‌های منطقه‌ای ارتقا دهد (Mossalanejad, 2015:2).

هر یک از عوامل یادشده بخشی از واقعیت‌های جامعه در حال گذار بوده که نه تنها منجر به تعلیق سیاست و قدرت می‌شود بلکه زمینه لازم برای ظهور نشانه‌هایی از تعارض اجتماعی و

اقتدارگرایی ساختاری را نیز فراهم می‌سازد. ایران و بسیاری از کشورهای خاورمیانه در زمره بازیگران در حال گذار می‌باشند. الیگارشی نخبگان نیازمند نشانه‌هایی از عقلانیت راهبردی و انسجام ساختاری خواهد بود. تحقق این اهداف در شرایطی امکان‌پذیر است که نشانه‌هایی از همکاری متقابل نخبگان، جامعه و نسل‌های در حال ظهور فراهم گردد.

در سال‌های پایانی دهه دوم قرن ۲۱، نه تنها تحولات تکنولوژیک به وجود آمد بلکه اندیشه تغییر در موازنه قدرت عامل اصلی و اساسی برخی از دگرگونی‌های بحران‌ساز و آشوب‌زده در خاورمیانه محسوب می‌شود. هر یک از تحولات منطقه‌ای را باید در زمره پیش‌رانه‌های تغییرات راهبردی و ژئوپلیتیکی خاورمیانه دانست. در این محیط منطقه‌ای بازیگران از سازوکارهای کنش منطقه‌ای برای کنترل دیگری بهره می‌گیرند. گسترش بحران و بی‌ثباتی‌های امنیتی را باید در زمره واقعیت‌های محیط منطقه‌ای خاورمیانه در قرن ۲۱ دانست (Mossalanejad, 2020:2).

۲-۴. نخبگان رادیکال و سیاست قدرت در منطقه آشوب‌زده

سیاست قدرت در مناطقی شکل می‌گیرد که الگوی کنش بازیگران ماهیت ساختاری ندارد. در این گونه از جوامع نشانه‌های کنش فراساختاری بازیگران شکل گرفته و هر کشوری احساس می‌کند که می‌بایست از سازوکارهای قدرت و امنیت برای بقای خود استفاده کند. نخبگان رادیکال و اقتدارگرا عموماً از سیاست قدرت و کنش متقابل برای حل مسائل سیاسی و امنیتی خود بهره می‌گیرند. در چنین شرایطی، قدرت‌های بزرگی نیز تمایل کمتری به کاربرد سیاست موازنه خواهند داشت.

مفهوم دولت‌های ضعیف اشاره به آن دسته از دولت‌هایی دارد که از قابلیت‌ها و توانایی اقدام و کنش اجرایی و عملیاتی اندکی برای اعمال حاکمیت، تصمیم‌گیری، اجرای تصمیمات و قوانین و نهایتاً ایفای کارکردهای مورد انتظار از یک دولت مدرن برخوردارند. حال آنکه دولت‌های قوی، نه تنها از ظرفیت‌های ساختاری و نهادی برای اعمال حق حاکمیت انحصاری خود و ایجاد امنیت برخوردارند، بلکه کالاهای دیگر مورد انتظار از دولت مانند خدمات عمومی، کیفیت زندگی و شرایط فعالیت اقتصادی مولد را نیز فراهم می‌کنند (Rotberg, 2004:4).

نخبگان و کارگزاران سیاسی در منطقه آشوب‌زده تحت تاثیر فرآیندهای بوروکراتیک شکل نمی‌گیرند. نقش‌یابی بازیگران تابعی از معادله قدرت و سیاست منطقه‌ای در حال گذار است. از آنجایی که نخبگان از قدرت اجبار برخوردارند، هر گونه انتخاب غیرعقلانی آنان منجر به ظهور چالش‌هایی در ساخت سیاسی و اجتماعی می‌شود. هر گونه حکمرانی موثر نیازمند بهره‌گیری از نخبگانی است که درک دقیقی از معادله قدرت سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی داشته باشند.

نگرش نخبه‌گرایی نه‌تنها در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی و حکمرانی، بلکه در عرصه سیاست خارجی کشورها از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. نخبه‌گرایی مدرن، طیف گسترده‌ای از گروه‌های طبقاتی و نیروهای اجتماعی را شامل می‌گردد که عمدتاً در نهادهای قدرت ایفای نقش می‌کنند. بخش دیگری از نخبگان قدرت در حوزه‌های تولید فکر و مدیریت ساختاری تلاش دارند تا سازوکارهای مسالمت‌آمیز و متقاعدکننده اقناع اجتماعی و مدیریت امور عمومی را شکل دهند (Bennis, 2008: 25).

۴-۲-۱. رادیکالیسم در اندیشه و کنش راهبردی رهبران اقتدارگرا

یکی از ویژگی‌های بنیادین سیاست قدرت در منطقه آشوب‌زده را می‌توان در ظهور و نقش‌یابی نخبگان رادیکال جست‌وجو کرد. نخبگان رادیکال از انگیزه لازم برای تغییر در موازنه قدرت برخوردارند. نقش‌یابی نتانیا هو در جنگ غزه یکی از نشانه‌های کارگزاران رادیکال در فضای جنگ، صلح و بحران را منعکس می‌سازد. این گونه از رهبران سیاسی همواره در صدد هستند تا زمینه لازم برای مقابله با گروه‌های رقیب را از طریق سازوکارهای خصومت‌آمیز پیگیری نمایند (Nye, 2011: 145).

به همان گونه‌ای که نخبگان رادیکال از انگیزه و کارویژه لازم در بازتولید منطقه آشوب‌زده برخوردارند، منطقه آشوب‌زده قابلیت لازم برای بازتولید نخبگان رادیکال و گروه‌های ستیزه‌جو را دارا می‌باشد. یکی از عناصر و پیامدهای اصلی منطقه آشوب‌زده مربوط به ظهور و نقش‌یابی نخبگان رادیکال است. نهادهای سیاسی و اجتماعی بسیاری از کشورهای خاورمیانه و جنوب غرب آسیا از ثبات و پایداری چندانی برخوردار نیست.

در چنین شرایطی زمینه برای ظهور بازیگران گریز از مرکز به وجود می‌آید. از سوی دیگر می‌توان تأکید داشت که نقش‌یابی نخبگان رادیکال در کشورهای خاورمیانه و نظام‌های سیاسی که از نهادهای اجتماعی موثر برخوردار نیستند، آثار و پیامدهای پرمخاطره‌ای در روند سیاستگذاری امنیت ملی و حکمرانی کارآمد در بسیاری از کشورهای خاورمیانه به جا می‌گذارد. نخبگان رادیکال عموماً در زمره بازیگرانی هستند که از اراده، ابتکار عمل و انگیزه لازم برای تغییر در موازنه قدرت در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار بوده و این امر شکل‌بندی‌های منطقه آشوب‌زده را بازتولید می‌کند.

بحران‌های تصاعدیابنده و عدم مسئولیت‌پذیری نخبگان تاکتیکی و راهبردی منطقه‌ای را می‌توان در زمره عوامل تأثیرگذار بر سیاست قدرت بازیگران دانست. جنگ غزه تا زمانی ادامه خواهد داشت که برخی دیگر از قدرت‌های بزرگ از جمله چین و روسیه از سازوکارهای میانجی‌گری برای مدیریت بحران استفاده نمایند. در غیراین صورت زمینه برای ظهور چالش‌های جدید به وجود می‌آید. ارتقای سطح روابط ایران و عربستان از این جهت اهمیت دارد که زمینه شکل‌گیری موازنه منطقه‌ای را فراهم می‌سازد (Fantappie and Nasr, 2023:18). نخبگان سیاسی براساس نقش و کارکرد خود به گروه‌های مختلف تقسیم می‌شوند. گروه اول شامل نخبگان و «رهبران توسعه‌گرا» است. رهبران توسعه‌گرا از «عملگرایی تاکتیکی» برای حداکثرسازی منافع ملی برخوردارند. در شرایط تهدید امنیت ملی، رهبران سیاسی و نخبگان توسعه‌گرا می‌توانند نقش محوری در حداکثرسازی تولید ناخالص داخلی کشور و همچنین ترمیم کمبودهای اقتصادی، سیاسی و نهادی را در راستای مقابله با تهدیدات ایفا نمایند. گروه دوم مربوط به «رهبران موازنه‌گرا» است. ویژگی اصلی رهبران موازنه‌گرا را «چندجانبه‌گرایی» در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی تشکیل می‌دهد. رهبران سیاسی و نخبگان موازنه‌گرا از ویژگی‌هایی برخوردارند که زمینه ایجاد کنش تعادلی در ساختار سیاسی، اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی را فراهم می‌سازد. رهبران موازنه‌گرا از سازوکارهای همکاری در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردارند. ویژگی اصلی رهبران موازنه‌گرا را مشارکت در امنیت‌سازی منطقه‌ای تشکیل می‌دهد.

گروه سوم مربوط به نخبگان و «رهبران سیاسی بوروکراتیک» است. رهبران بوروکراتیک عموماً تلاش دارند تا شکل جدیدی از معادله قدرت را بر اساس نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد نموده و سازمان‌دهی نمایند. در ایران و بسیاری از کشورهای خاورمیانه نشانه‌های محدودی از ظهور و نقش‌یابی نخبگان بوروکراتیک مشاهده می‌شود. این گونه کشورها عموماً در معرض بی‌ثباتی سیاسی قرار گرفته و برای تامین نیازهای عمومی جامعه با نشانه‌هایی از بحران روبرو می‌شوند. گروه چهارم شامل نخبگان و «رهبران سیاسی رادیکال» می‌باشد. رهبران رادیکال عموماً در صدد هستند تا معادله قدرت را بر اساس «الگوی سلسله‌مراتبی» شکل دهند. سیاست قدرت بخشی از واقعیت‌های حوزه نظام بین‌الملل بوده که اگر در قالب ساختاری انعکاس پیدا کند، از قابلیت لازم برای مدیریت قدرت برخوردار است. از آنجایی که نقش نهادهای اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی در خاورمیانه محدود است، در آن شرایط زمینه برای ظهور نشانه‌هایی از چالش امنیتی فراهم خواهد شد. رهبران رادیکال از قابلیت ریسک بالا برای اثرگذاری در محیط اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردارند.

۲-۲-۴. نخبگان اقتدارگرا و منطقه آشوب‌زده

در منطقه آشوب‌زده معادله قدرت تحت تاثیر حضور و نقش‌یابی امنیتی بازیگران و نخبگان اقتدارگرا شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر در منطقه آشوب‌زده نشانه‌هایی از بحران امنیتی وجود داشته و این امر می‌تواند تاثیر خود را در ظهور نخبگان اقتدارگرا و رادیکالیزه شدن رفتار سیاسی آنان به جا گذارد. نخبگان اقتدارگرا از قابلیت لازم برای حاشیه‌ای‌سازی سیاست بوروکراتیک و بی‌اثرسازی نهادهای اجتماعی در روند تصمیم‌گیری امنیتی برخوردارند.

مدیریت بحران‌های تصاعدیابنده منطقه‌ای نیازمند سیاستگذاری مطلوب و موثر قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای خواهد بود. ایران، کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ برای مدیریت و کنترل بحران نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای موازنه‌ساز و همکاری‌جویانه بازیگران می‌باشند. موازنه نرم را باید در زمره عوامل و نیروهای موثر کنترل و مدیریت بحران‌های منطقه‌ای تلقی نمود. موازنه نرم یکی از عوامل و عناصر بسیار اساسی کشورها در روند کنترل و مدیریت جنگ‌های منطقه‌ای است. هرگونه سیاستگذاری امنیتی در مناطق بحرانی

نیازمند شکل خاصی از ریسک‌پذیری و کنش همکاری‌جویانه بازیگران در محیط منطقه‌ای بوده و این امر می‌تواند در زمره عوامل موثر در مدیریت بحران منازعات منطقه‌ای در خاورمیانه و جنوب غرب آسیا محسوب شود (Agrawal, 2024:5).

بخش قابل توجهی از رهبران سیاسی اقتدارگرا دارای رویکرد سیاسی انعطاف‌پذیر بوده و از قابلیت لازم برای مدیریت بحران برخوردارند. نخبگان اقتدارگرا به دو گروه «رهبران اقتدارگرای بوروکراتیک» و «رهبران اقتدارگرای بنیادگرا» تقسیم می‌شوند. هر یک از این گونه‌های سیاسی و رفتاری در فرایند مدیریت بحران از سازوکارهای متنوعی بهره می‌گیرند. قدرت‌های بزرگ عموماً ترجیح می‌دهند تا با رهبرانی اقتدارگرای بوروکراتیک رفتار تعاملی داشته باشند. رهبران اقتدارگرای بنیادگرا عموماً تمایل کمتری به کنش تعاملی در راستای مدیریت بحران خواهند داشت.

بازیگران، فرایندها و الگوی رفتاری نیروهای نوظهور، محیط اجتماعی و راهبردی خاورمیانه را با نشانه‌هایی از ابهام روبه‌رو کرده است. نقش‌یابی قدرت‌های بزرگ در فضای منطقه‌ای، عموماً ترجیح می‌دهند تا همکاری‌های خود را با رهبران اقتدارگرا سازمان‌دهی و تنظیم نمایند. حضور نیروهای چندملیتی، مداخله نظامی قدرت‌های بزرگ و خشونت را می‌توان در زمره شاخص‌های اصلی کنش بازیگران در منطقه آشوب‌زده دانست. در چنین شرایط و فضایی الگوی کنش بازیگران تغییر می‌یابد. نظام امنیتی تحت تاثیر کنش بازیگران دولت محور اعتبار خود را از دست داده و این امر منجر به کاهش نقش دولت در منطقه آشوب‌زده خواهد شد.

۴-۲-۳. نقش‌یابی نیروی مقاومت در منطقه آشوب‌زده

ظهور نیروی مقاومت در خاورمیانه و جنوب غرب آسیا، منجر به پیچیده‌تر شدن محیط منطقه‌ای و ظهور تضادهای ژئوپلیتیکی گردیده است. نیروی مقاومت را باید به عنوان تلاشی برای رهایی از شکل‌بندی‌های ساختاری و پرتنش منطقه‌ای دانست. نقش‌یابی بازیگران گریز از مرکز نیروی چالش‌ساز و پرمخاطره ملی و منطقه‌ای برای کنترل ثبات سیاسی محسوب می‌شود. کنترل چنین کارگزارانی نیازمند درک موضوعات راهبردی است. ضرورت‌های حکمرانی

کارآمد و سیاستگذاری راهبردی ایجاد می‌کند که هر یک از بازیگران بتوانند نقش ساختاری خود در محیط منطقه‌ای را ایفا نمایند.

سازمان‌دهی نهادهای حل و فصل منازعه گام اول در این فرایند محسوب می‌شود. گام دوم مربوط به چگونگی آموزش کارگزاران و بازیگران حوزه‌های راهبردی است. گام سوم براساس نشانه‌های عقلانیت راهبردی معنی پیدا می‌کند. گام چهارم را می‌توان بهره‌گیری از سازوکارهای موازنه نرم دانست. موازنه نرم در شرایطی به وجود می‌آید که معادله قدرت براساس سازوکارهای کنش ارتباطی و الگوی رفتار همکاری‌جویانه حاصل می‌شود.

نیروی مقاومت نقش موثری در موازنه قدرت بازیگران فرادست و ساختار مداخله‌گر دارد. یکی از دلایل اصلی تعارض ایالات متحده با گروه‌های مقاومت را می‌توان ناشی از نقش این گروه‌ها در تغییر موازنه قدرت دانست. هر یک از رؤسای جمهور آمریکا شکل خاصی از موازنه قدرت را در دستور کار قرار داده‌اند. موازنه نرم بایدن را می‌توان در زمره سازوکارهای امنیت‌سازی منطقه‌ای خاورمیانه در عصر بحران‌های تصاعدیابنده دانست. هرگونه موازنه نرم در شرایطی حاصل می‌شود که شکل خاصی از کنش ارتباطی بین بازیگران و نهادهای سیاسی به وجود می‌آید. همکاری‌های امنیتی بازیگران را می‌توان بخشی از سیاست قدرت و الگوی کنش همکاری‌جویانه بازیگران در محیط منطقه‌ای دانست. سیاستگذاری امنیتی آمریکا در روند جنگ غزه مبتنی بر حمایت از متحدین بوده است. اسرائیل متحد اصلی ایالات متحده در منطقه بحران‌زده خاورمیانه بوده و به همین دلیل است که نشانه‌هایی از حمایت پایان‌ناپذیر آمریکا از اسرائیل در محیط منطقه‌ای شکل گرفته که در مقابل راهبردهای امنیتی ایران قرار دارد (Matthiesen, 2024:37).

نیروی مقاومت انعکاس نقش‌یابی گروه‌های هویتی است. هر گروه هویتی از قابلیت لازم برای اثربخشی در محیط سیاسی و امنیتی برخوردار است. در برخی از دوران‌های تاریخی، نیروی مقاومت نقش موازنه‌دهنده دارد. برخی از مواقع نیز نیروی مقاومت از سازوکارهایی بهره می‌گیرد که زمینه برای چالش‌سازی و تغییر در موازنه قدرت را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. جنگ‌های منطقه‌ای همانند جنگ غزه و گسترش آن به «منطقه رفح» در اواسط فوریه ۲۰۲۴ را می‌توان انعکاس نقش‌یابی بازیگران هویتی در راستای تغییر موازنه قدرت دانست

۵. تجزیه و تحلیل

۵-۱. ناپایداری سیاسی و فقدان شکل‌بندی‌های نهادی

ناپایداری سیاسی یکی از ویژگی‌های مشهود و بازتولیدشده معادله قدرت در خاورمیانه و جنوب غرب آسیا محسوب می‌شود. علت اولیه ناپایداری سیاسی را باید در تغییر دائمی موازنه قدرت جست‌وجو کرد. علت دوم مربوط به ماهیت کنش بازیگران منطقه‌ای است. این بازیگران از سازوکارهای کنش رادیکال بهره می‌گیرند. مولفه سوم در نقش‌یابی گروه‌های هویتی بوده که آنان به ایدئولوژی رادیکال متوسل شده و عموماً تلاش دارند تا زمینه لازم برای تغییر در موازنه قدرت را به وجود آورند.

بخش دیگری ناپایداری سیاسی ارتباط مستقیم با نشانه‌هایی از آشوب سیاسی و مولفه‌های بحران‌ساز دارد. در ژئوپلیتیک آشوب، هر بازیگری تلاش دارد تا زمینه لازم برای حداکثرسازی معادله قدرت را فراهم آورد. جنوب غرب آسیا با نشانه‌هایی از بحران و چالش‌های دائمی همراه است. برای مقابله با بحران، بحران‌های امنیت منطقه‌ای نیازمند بهره‌گیری از سیاستگذاری موازنه در حوزه کنش تاکتیکی و راهبردی قدرت‌های بزرگ از جمله ایالات متحده در مناطق بحرانی خواهد بود. نادیده گرفتن چنین ضرورت‌هایی منجر به تغییر در معادله موازنه منطقه‌ای می‌شود.

۵-۲. جنگ‌های منطقه‌ای و بازتولید ناپایداری سیاسی در خاورمیانه

جنگ‌های منطقه‌ای را می‌توان انعکاس عدم موازنه قدرت در محیط منطقه‌ای دانست. خاورمیانه در سال‌های دهه ۱۹۹۰ به بعد با نشانه‌هایی از بحران تصاعدیابنده روبه‌رو شده است. اقدامات نظامی جورج بوش در عراق و افغانستان، چالش‌های امنیتی خاورمیانه را تصاعد داده است. یکی از دلایل گسترش بحران‌های منطقه‌ای و جنگ‌های هویتی را می‌توان ناشی از نقش‌یابی قدرت‌های بزرگ در ناپایداری‌سازی موازنه قدرت خاورمیانه دانست.

نقش‌یابی ایالات متحده در حمایت از اسرائیل را می‌توان در زمره عواملی دانست که نشانه‌هایی از موازنه ناپایدار قدرت را منعکس می‌سازد. امریکا در حمایت از اسرائیل، حمایت کشورهای اروپایی را نیز به دست آورد. ائتلاف امریکا و اروپا برای حمایت از سیاست‌های تهاجمی اسرائیل، شکل جدیدی از بحران‌های تصاعدیابنده را به وجود آورده است. بحران‌هایی که بخش قابل

توجهی از آن ماهیت نوظهور داشته و می‌تواند نیروی موثری در جهت مقابله با ثبات منطقه‌ای به وجود آورد (Barany, 2021: 565).

جنگ غزه نشان داد که بدون توجه به ضرورت‌های موازنه در سیاست امنیت منطقه خاورمیانه امکان کنترل بحران وجود ندارد. امکان تسری بحران در جنگ فاجعه‌آمیز نوار غزه وجود دارد. کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ تلاش دارند تا سیاست قدرت را براساس ضرورت‌های امنیت منطقه‌ای تعریف کنند. اگر روند پرمخاطره جنگ اسرائیل علیه غزه بر افکار عمومی بازیگران در محیط منطقه‌ای ادامه پیدا کند، طبیعی است که در آن شرایط نشانه‌ها و زمینه‌های ظهور بحران‌های جدید وجود خواهد داشت. بحران امنیتی و ژئوپلیتیکی غزه بیانگر این واقعیت است که هرگونه جنگ و منازعه منطقه‌ای، اولاً تحت تأثیر سیاست قدرت‌های بزرگ قرار خواهد داشت. ثانیاً از قابلیت لازم برای تسری و گسترش بحران برخوردار می‌باشد. نکته سوم آن است که بایدن تلاش دارد تا کنترل بحران را از طریق افزایش شدت منازعه و تهدیدات متقابل بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ به انجام رساند. عدم توجه قدرت‌های بزرگ به ضرورت مدیریت بحران منجر به گسترش حوزه جغرافیایی و منطق کنش تاکتیکی بازیگران در محیط بحران‌ساز منطقه‌ای خواهد بود (Dassa Kaye and Vakil, 2024: 21).

هرگونه همکاری بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ در روند جنگ‌های خشونت‌آمیز و پرمخاطره منطقه‌ای می‌تواند نشانه‌هایی از رقابت، منازعه و حتی همکاری را در روابط بازیگران منطقه‌ای به‌ویژه قدرت‌های بزرگ به وجود آورد. ایالات متحده در این فرایند از سازوکارهای مربوط به سیاست کنترل تهدیدات و مقابله با بازیگران آشوب‌ساز بهره گرفته است. همکاری متوازن با ایران در جهت کنترل بحران را می‌توان در جنگ غزه مورد توجه قرار داد. کنترل سطح درگیری‌ها نیازمند مدیریت بحران‌های تاکتیکی و اجتناب از سازوکارهایی است که منجر به منازعه پرشدت در روابط قدرت‌های بزرگ خواهد شد (Grygiel and Mitchell, 2024: 15).

به هر میزان جوامع از نهادهای سیاسی باثبات‌تری برخوردار باشند، کارگزاران نیز تلاش می‌کنند تا الگوی رفتار و کنش خود در سیاستگذاری راهبردی را بر اساس قواعد سیاسی و ساختاری تنظیم نمایند. جوامع در حال گذار همانند ایران و بسیاری دیگر از کشورهای خاورمیانه که در

فضای دگرگونی ساختاری و تغییر در موازنه قدرت قرار می‌گیرند، عموماً با نشانه‌هایی از بحران، درگیری‌های امنیتی و ستیزش درون ساختاری روبرو می‌شوند.

ساختار نظام بین‌الملل و کارگزاران اصلی آن نقش تعیین‌کننده‌ای در معادله قدرت خواهند داشت. از آنجایی که ایران دارای ساختار و کارگزار انقلابی بوده، بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که با شکل‌بندی‌های نظام بین‌الملل در وضعیت تعارض قرار گیرد. چنین فرآیندی منجر به چالش دائمی ساختار نظام بین‌الملل و کارگزاران منطقه‌ای آن می‌شود. شکل‌گیری تضادهای ساختاری منجر به کاهش کارآمدی بازیگران در حوزه اجتماعی، سیاسی و راهبردی می‌شود (Cooper, 2005: 15).

در جوامع دستخوش دگرگونی سیاسی، هرگونه اصلاحات ساختاری در زمره عواملی محسوب می‌شود که زمینه نشانه‌هایی از ناپایداری سیاسی و امنیتی را فراهم می‌کند. به همان گونه‌ای که «جامعه پراتوری» حاصل ناپایداری سیاسی و فقدان نهادهای اجتماعی است، در عرصه‌های منطقه‌ای نیز نشانه‌هایی از بحران به وجود خواهد آمد. بحران‌های امنیتی حاصل جامعه و فضای اجتماعی می‌باشد که فاقد «نهادهای مدنی باثبات» است.

۳-۵. نهادهای سیاسی ناپایدار و بی‌ثباتی راهبردی

بخش قابل توجهی از نظریه پردازان به این موضوع اشاره دارند که نهادهای سیاسی نقش محوری در سیاستگذاری امنیت منطقه‌ای به ویژه در حوزه‌های ژئوپلیتیکی آشوب‌زده خواهند داشت. به هر میزان پیچیدگی و اثربخشی محیط منطقه‌ای در ایجاد هماهنگی بین گروه‌های قومی و مجموعه‌های ساختاری افزایش بیشتری پیدا کند، طبیعی است که محیط منطقه‌ای در مقیاس بیشتر و فراگیرتری در معرض بحران قرار می‌گیرد (Gonzalez, 2011: 27).

کشورهایی همانند ایران عموماً با چالش‌هایی از جمله امنیت سیاسی و راهبردی روبرو هستند. محیط منطقه آنان همواره با چالش‌های نوظهور همراه می‌شود. برخی از موضوعات ماهیت اقتصادمحور داشته و از قابلیت لازم برای کنترل محیط پیرامونی برخوردارند. جنگ‌های منطقه‌ای خاورمیانه عموماً بیانگر این واقعیت است که این منطقه از نهادهای باثبات برای کنترل محیط

امنیتی و بازیگران آشوب‌ساز برخوردار نبوده و به همین دلیل است که تضادهای هویتی، قومی، زبانی و مذهبی عموماً ماهیت فراگیر، گسترش‌یابنده و بازتولید شده دارد (Zakaria, 2012:5). نظریه‌پردازانی از جمله «رابرت دال» بر این اعتقادند که ناپایداری سیاسی تابعی از عدم اثربخشی نهادهای اجتماعی است. اعتماد عمومی به احزاب و نهادهای اجتماعی می‌تواند زمینه همکاری متقابل جامعه، نظام سیاسی و ساخت عمومی قدرت را به وجود آورد. حکمرانی خوب و نهادهای سیاسی پایدار از قابلیت لازم برای بهینه‌سازی رفتار سازمانی و بوروکراتیک در جوامع دستخوش دگرگونی برخوردارند. نهادهای سیاسی رابطه متقابل با اندیشه توسعه‌یافته داشته و به هر میزان نهادها ناپایدار باشند، اندیشه سیاسی و حکمرانی قابلیت خود را در سطح بیشتری از دست می‌دهند (Dahl, 1997:11).

۴-۵. بحران‌های ژئوپلیتیکی و ناپایداری سیاسی

یکی دیگر از ویژگی‌های محیط امنیتی خاورمیانه را بحران‌های ژئوپلیتیکی و ناپایداری سیاسی تشکیل می‌دهد. هرگونه کنش سیاسی در شرایط مبتنی بر ناپایداری، منجر به ظهور چالش‌های امنیتی و راهبردی می‌شود. نخبگان رادیکال در زمره کارگزاران اصلی ناپایداری سیاسی محسوب می‌شوند. نکته قابل توجه آن است که نقش‌یابی این گروه از نخبگان عموماً تحت تأثیر بی‌ثباتی سیاسی و ناپایداری نهادهای تصمیم‌ساز قرار می‌گیرد.

سیاستگذاری راهبردی و تصمیم‌گیری در فضای امنیت منطقه‌ای خاورمیانه از این جهت دشوار می‌باشد که امکان کنترل بازیگران بسیار سخت و پیچیده است. شکل‌گیری هر بحران امنیتی زمینه ظهور گروه جدیدی از بازیگران را به وجود می‌آورد. سیاست قدرت در شرایطی از کارآمدی لازم برخوردار است که بتواند زمینه کنترل بحران‌های ژئوپلیتیکی را به وجود آورد. تحقق این امر از طریق ایجاد سازوکارهای متوازن امکان‌پذیر است.

اگرچه ایالات متحده در دوران جورج بوش پسر درصدد برآمد تا عملیات گسترده نظامی و منطقه‌ای را در خاورمیانه و جنوب غرب آسیا مدیریت کند، اما قادر به تأسیس نهادهای پایدار نگردید. نهادهایی که بتواند زمینه تصمیم‌گیری و سیاستگذاری بوروکراتیک را ایجاد کند. خروج

آمریکا از افغانستان، به مثابه شکست سیاست مدیریت امنیت خاورمیانه از طریق نیروی نظامی می‌باشد. نظامی‌گری فقط به پیروزی مرحله‌ای منجر می‌شود.

نقش‌یابی اسرائیل در بحران امنیتی خاورمیانه ماهیت سیاست قدرت را نشان می‌دهد. اسرائیل مبادرت به تأسیس دولت پادگانی نمود. دولت پادگانی نیازمند هزینه‌های اقتصادی بسیار گسترده‌ای است که آمریکا برای سال ۲۰۲۴ کم‌کم‌های اقتصادی خود به اسرائیل را افزایش داده و آن را به ۱۶ میلیارد دلار ارتقا داده است. در چنین شرایطی اسرائیل صرفاً با حمایت‌های اقتصادی آمریکا می‌تواند به سازوکارهای مربوط به دولت پادگانی سروسامان دهد.

دولت پادگانی واقعیت ناپایداری سیاسی و بحران‌های ژئوپلیتیکی خاورمیانه محسوب می‌شود. سیاست اعمال فشار بخشی از واقعیت‌های مربوط به شکل‌بندی دولت پادگانی توسعه‌یابنده و لیگارشی قدرت در سیاست جهانی است. مرکزیت دولت پادگانی در خاورمیانه مربوط به اسرائیل است. دولت پادگانی عموماً از ابزار و قابلیت‌هایی برخوردار است که می‌تواند محدودیت‌هایی را از طریق سازوکارهای حقوقی، اقتصادی، دیپلماتیک، راهبردی و امنیتی به‌وجود آورد. نقش‌یابی نهادهای بوروکراتیک در حوزه تصمیم‌گیری راهبردی می‌تواند زمینه کنترل و کاهش تهدیدات اجتماعی، اقتصادی و راهبردی را به وجود آورد. در ساختاری که نشانه‌هایی از آشوب‌زدگی مشاهده می‌شود، عموماً نهادهای سیاسی ناپایدار وجود دارد. دولت پادگانی را می‌توان به‌عنوان شکلی از قدرت‌سازی در فضای بحران‌های تصاعدیابنده در حوزه‌های جغرافیایی دانست که از بحران‌های تکرارشونده و ناپایداری سیاسی فزاینده برخوردارند) (Kagan, 2003: 43).

مدیریت تهدیدات امنیتی به معنای بهره‌گیری از سیاست‌های انقباضی و دیپلماسی چالش‌ساز نبوده و صرفاً از طریق سازوکارهای قدرت‌ساز امکان‌پذیر خواهد بود. در شرایط تهدیدات ژئوپلیتیکی برخی از نهادهای راهبردی و نخبگان بوروکراتیک قادر خواهند بود تا زمینه همکاری‌های چندجانبه را به‌وجود آورند. به همان گونه‌ای که موازنه قدرت به‌عنوان یکی از نشانه‌ها و عناصر بنیادین سیاست جهانی محسوب می‌شود، طبیعی است که چندجانبه‌گرایی

تاکتیکی و راهبردی نیز می‌تواند نقش موثری در کنترل بحران‌های منطقه‌ای ایفا نماید (Freedman, 2001:9).

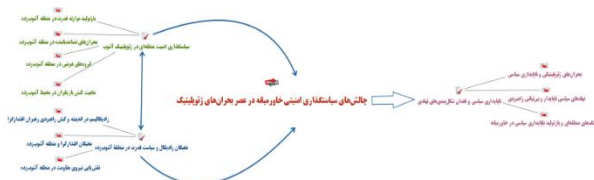
۶. نتیجه‌گیری

هرگونه سیاستگذاری تابعی از ضرورت‌های محیط داخلی، منطقه‌ای و راهبردی خواهد بود. فرهنگ سیاسی و شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی در هر محیط منطقه‌ای نقش موثری در جهت‌گیری و نقش ملی کشورها خواهد داشت. سیاستگذاری امنیتی بر اساس نشانه‌هایی همانند فرهنگ محیطی، کدهای ژئوپلیتیکی و الگوی کنش نخبگان سیاسی حاصل می‌شود. هرگونه فرایند و سازوکار معطوف به امنیت‌سازی پایدار بدون توجه به قالب‌های محیطی و شکل‌بندی‌های نظام بین‌الملل حاصل نخواهد شد. مطالعه بحران‌های امنیتی خاورمیانه از این جهت اهمیت دارد که زمینه شکل‌گیری و گسترش منازعات سیاسی و منطقه‌ای خاورمیانه را به وجود آورده است. بسیاری از رقابت‌های سیاسی و امنیتی خاورمیانه در سال‌های بعد از جنگ سرد، نشانه‌هایی از بحران‌های منطقه‌ای را منعکس می‌کند. وضعیت «بین صلح و جنگ» را باید واقعیت اجتناب‌ناپذیر سیاست بین‌الملل دانست. دولت‌های راتیر زمینه شکل‌گیری دولت ضعیف را به وجود می‌آورد (Murriel and et al, 2018:4).

بحران و ناپایداری سیاسی یکی از شاخص‌های اصلی امنیت منطقه‌ای خاورمیانه است. تحولات بهار عربی تأثیر خود را بر معادله قدرت و موازنه منطقه خاورمیانه و خلیج فارس به‌جا گذاشته است. کشورهای عربستان، ترکیه و اسرائیل تلاش دارند تا موقعیت ژئوپلیتیکی ایران در خاورمیانه را کنترل نمایند. هر یک از بازیگران منطقه‌ای تلاش دارد تا زمینه تغییر موازنه قدرت در محیط منطقه‌ای را به وجود آورد. این امر تأثیر خود را در آینده ثبات و امنیت خاورمیانه به‌جا می‌گذارد (Mossalanejad, 2012:37).

درک واقعیت‌های محیط منطقه‌ای خاورمیانه بر اساس الگوی کنش کارگزاران حاصل می‌شود. محیط منطقه‌ای آشوب‌زده، به گونه اجتناب‌ناپذیر زمینه شکل‌گیری سیاستگذاری امنیتی با الگوهای تغییر‌یابنده و دگرگون‌شونده را به وجود می‌آورد. تبارشناسی نخبگان سیاسی ایران بیانگر این واقعیت است که معادله قدرت همواره تحت تأثیر شوک‌های فرااجتماعی حاصل

می‌شود. نهادهای سیاسی در زمره عواملی است که ضریب انسجام و پیش‌بینی‌پذیری تحولات اجتماعی و سیاسی را افزایش می‌دهد. تاثیر عوامل گفته شده را می‌توان در قالب الگوی ذیل به نمایش گذاشت:



سیاستگذاری امنیتی در محیط آشوب‌زده ماهیت تاکتیکی خواهد داشت. در چنین شرایطی، ائتلاف‌های امنیتی تداوم نداشته و هر بازیگری ناچار خواهد بود تا از سازوکارهای توسعه قدرت، نظامی‌گری و همکاری‌های راهبردی با قدرت‌های بزرگ علیه بازیگران و کشورهای منطقه‌ای استفاده کند. روندهای تغییر در سیاست امنیتی خاورمیانه به سرعت شکل گرفته و از پایداری لازم برخوردار نیست. جنگ‌های منطقه‌ای، نظامی‌گری، خریدهای تسلیحاتی کشورهای منطقه‌ای خاورمیانه و جنوب غرب آسیا را می‌توان در زمره عوامل تاثیرگذار بر سیاست امنیتی خاورمیانه دانست.

اگر چه هر گونه جابجایی قدرت با الگوهای نهادمند و قانونی، زمینه شکل‌گیری نخبگان بوروکراتیک و حکمرانی موثر را به وجود می‌آورد، اما چنین نشانه‌هایی به میزان بسیار محدودتری در خاورمیانه مشاهده می‌شود. معادله قدرت و بحران‌های منطقه‌ای را باید به‌عنوان چالش پایان‌ناپذیر سیاست‌های امنیتی دانست. در غیر این صورت، نخبگان اقتدارگرا زمینه ظهور اقتدارگرایی با نشانه‌هایی از حکمرانی شکننده را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

۷. قدرتدانی

نگارنده بر خود فرض می‌داند از دانشگاه تهران به واسطه فراهم کردن شرایط به سرانجام رسیدن پژوهش حاضر و داورانی که با نکات تیزبینانه خود موجب غنای مقاله شده‌اند و همچنین از مجله بین‌المللی ژئوپلیتیک برای انتشار مقاله کمال قدرتدانی و تشکر را داشته باشد.

References

1. Agrawal, R (2024). "How conflict in the Middle East has fueled Iran's proxies, Foreign Policy, February 2.
2. Barany, Z (2021). the Gulf Monarchies and Israel: From Aversion to Pragmatism, Middle East Journal, Vol. 74, No. 4, winter, pp 559-578.
3. Bennis, Ph (2008). Iran in the Crosshairs: How to Prevent Washington Next War, Washington Institute for Policy Studies.
4. Buzan, B (1983, 1991 & 2007). People, states and fear: An Agenda for International Security Studies in the post-cold war Era, London: Harvester wheatsheat publication.
5. Buzan, B; Waver, O; De Wilde, J (1998). "Security: A New Framework for Analysis", Boulder, Col: Lynne Rienner.
6. Cooper, R (2005). "Economic Power", Unpublished Paper, Harvard University.
7. Dahl, R. A (1997). "Power", in David L. Sills, (ed.), International Encyclopedia of the Social Sciences, Vol. XII, NewYork: Free Press.
8. Dassa Kaye, D; Vakil, S (2024). Only the Middle East can fix the Middle East; The Path to a polst-American Regional order, Foreign Affairs, January/ February, 2024.
9. Fantappie, M; Nasr, V (2023). "A new order in the Middle East?; Iran asn Saudi Arabia's Rapprochement Could Transform the Region", Foreign Affairs, March / April 2023.
10. Freedman, L (2001). "A Third world war?", Survival, 43 (4).
11. Gonzalez, N (2011). "Emerging Iran; The Rise of a Middle East Powerhouse and America's Strategic Choice ."
12. Grygiel, J; Mitchell, W (2024). 5 Rules for superpowers facing Multiple conflicts, Foreign Policy, February 12.
13. Heydemann, S (2018). 'Beyond Fragility: Syria and the Challenges of Reconstruction in Fierce States', Brookings: June.
14. Kagan, R (2003). Of Paradise and Power: America and Europe in the New World Order, Translated by Mahmoud Abdullahzadeh, Tehran: cultural publishing. **[In Persian]**
15. Matthiesen, T (2024). "How Gaza reunited the Middle East; A new pan-islamic front may be America's Biggest Challenge", Foreign Affairs, January/ February, 2024.
16. Mossalanejad, A (2012). Effects of the Security Instability on the Balance of Power in the Middle East. Geopolitics Quarterly, 8(27), 35-59. **[In Persian]**
17. Mossalanejad, A (2014). Geopolitics of Identity and Security Policy in the Regional Balance of the Middle East. Geopolitics Quarterly, 10(34), 70-98. **[In Persian]**

18. Mossalanejad, A (2015). NATO's Regional Security Policymaking to Confront with Chaos-Generating Indications. *Geopolitics Quarterly*, 11(37), 1-37. **[In Persian]**
19. Mossalanejad, A (2020). Geopolitical Shift in Power and Security in Southwest Asia. *Geopolitics Quarterly*, 16(59), 1-28. **[In Persian]**
20. Motaghi, E (2013). The evolution of the balance of power approach in regional systems: identity versus structuralism. *The scientific journal of strategy*, 22(2). **[In Persian]**
21. Muriel, A; Lacher, W; Transfeld, M (2018). Mission Impossible? UN Mediation in Libya, Syria and Yemen, SWP Research Paper, 8 October.
22. Nasri, G (2012). Theoretical reflection on findings and difficulties of "Barry Buzan" in security studies. *Strategic Studies Quarterly*, 14(54), 105-134.
23. Nye Jr, J. S (2011). *The future of power*. Public Affairs, Translated by Reza Marad Sahrawi, Syed Tahir Shariat Panahi and Syed Hussain Arjani, Tehran: horoufiyeh publishing. **[In Persian]**
24. Rotberg, R (2004). "The Failure and collapse of Nation-States: Breakdown", Prevention and repair, in: Robert Rotberg (ed) *when states failed?, causes and consequences*, Washington: Princeton University Press.
25. Waver, O; Buzan, B and et al. (1993). *Identity, Migration and the New Security Agenda in Europe*, London: Printer.
26. Zakaria, F (2012). "The Shape of a deal with Iran", *The Washington Post*, April 11.

COPYRIGHTS

©2023 by the authors. Published by the Iranian Association of Geopolitics. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

